

جایگاه فرضیه در پژوهش‌های ادبی

علیرضا محمدی کله‌سر*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد

چکیده

فرضیه‌سازی یکی از مراحل مهم تحقیق خواننده شده است؛ ولی به نظر می‌رسد در مطالعات ادبی نقش چندانی در فرایند تحقیق ندارد. در مقاله حاضر، با بررسی جایگاه و مفهوم فرضیه، به این سؤال‌ها پاسخ داده شده است: مشکل فرضیه‌پردازی در مطالعات ادبی چیست؟ چه رابطه‌ای میان نظریه ادبی و فرضیه برقرار است؟ در چه شرایطی می‌توان نوعی از فرضیه را برای این مطالعات تصور کرد؟ به نظر می‌رسد عینی نبودن مسائل ادبی از مهم‌ترین عوامل ناکارآمدی فرضیه در این مطالعات است؛ همچنین، تفاوتی روش‌شناختی میان مفهوم نظریه ادبی و نظریه در روش‌های تجربی موجب شده است تا فرضیه‌های ادبی فاقد ویژگی‌هایی همچون آزمون‌پذیری باشند. به عبارت دیگر، ابتدای پژوهش و نظریه ادبی بر خوانش متن، فرضیه‌پردازی را کاری بی‌فایده و گاه ناممکن کرده است. تکیه بر خوانش موجب می‌شود تا مطالعات ادبی با دوری از عینیت در پی یافته‌هایی ذهنی باشند که رد و پذیرش فرضیه را ناممکن می‌سازند. کارآمدی فرضیه در مطالعات تجربی ادبیات می‌تواند مؤید این ویژگی مهم باشد. در پایان نیز برای معرفی فرضیه‌هایی منطبق بر ویژگی‌های روش‌شناختی مطالعات ادبی پیشنهادهایی داده شده است.

واژه‌های کلیدی: فرضیه، روش‌شناسی، مطالعات ادبی، متن، تفسیر، نظریه.

۱. مقدمه

فرضیه‌سازی یکی از مراحل اصلی در اغلب روش‌های تحقیق است. اهمیت فرضیه و آزمون آن در مطالعات تجربی تا آنجاست که در این‌گونه مطالعات «مدل اساسی تحقیق، مدل فرضیه‌ای - قیاسی دانسته می‌شود» (ایمان، ۱۳۹۰: ۵۴). در این میان، مطالعات ادبی نیز تحت تأثیر این الگوها و روش‌ها، فرضیه‌سازی را مرحله‌ای اساسی برای تحقیق دانسته‌اند (برای نمونه ر.ک: صادقی، ۱۳۹۴: ۴۹ و ۶۷). این امر در پایان‌نامه‌های تحصیلی بیش از دیگر پژوهش‌های ادبی دیده می‌شود؛ به طوری که بیان فرضیات یکی از بخش‌های ضروری طرح‌نامه‌هاست.^۱ فرضیه‌سازی در پایان‌نامه‌های ادبی اگرچه همواره جزو مراحل پرچالش طرح‌نویسی بوده، معمولاً به ساده‌ترین و بی‌فایده‌ترین شکل نیز انجام می‌شود؛ این شکل فقط حاصل تغییر جملات سؤال یا اهداف تحقیق است. در نوشتار حاضر، مشکل فرضیه‌سازی در مطالعات ادبی را بررسی خواهیم کرد، آن را در گونه‌های مختلف این مطالعات پی خواهیم گرفت و می‌کوشیم تا با توجه به تفاوت‌های روش‌شناختی مطالعات ادبی با سایر علوم و حوزه‌ها، به این مسئله بپردازیم.

پیش از این، به طور مستقل به این موضوع پرداخته نشده است؛ ولی گاه هنگام بحث از بی‌نیازی مطالعات توصیفی و اکتشافی از بیان فرضیه، فقط از مطالعات ادبی برای مثال نام برده‌اند (موسوی‌نسب، ۱۳۹۰؛ محمدنژاد عالی‌زمین، ۱۳۹۱: ۱۶)؛ این نکته نشان می‌دهد که به طور تلویحی، بیان فرضیه در مطالعات ادبی را، همچون سایر مطالعات اکتشافی یا توصیفی، «غیرلازم» شمرده‌اند. در مقاله حاضر لزوم، امکان و فایده طرح فرضیه در مطالعات ادبی را از منظر روش‌شناسی بررسی و تحلیل خواهیم کرد.

مطالعات ادبی به انواع گوناگونی تقسیم شده‌اند (ر.ک: Klarer, 2004: 75- 102؛ صادقی، ۱۳۹۴: ۲۶- ۳۱)؛ ولی به نظر می‌رسد امروز در پژوهش‌های ادبیات فارسی سه دسته کلی بیش از همه مورد توجه‌اند: پژوهش‌های نظری با جهت‌گیری به سوی نظریه‌پردازی؛ پژوهش‌های انضمامی که به تحلیل و نقد متن یا متونی خاص می‌پردازند؛ پژوهش‌های میان‌رشته‌ای. نگاه مقاله حاضر بر دو نوع اول است؛ ولی به

این دلایل بیشتر بر دسته دوم از مطالعات متمرکز خواهد بود: ۱. مطالعات انضمامی بیشترین شباهت را به تحقیقات تجربی و عینی دارند و از همین رو، بیش از مطالعات نظری، فرضیه‌سازی را برمی‌انگیزند؛ ۲. بیشترین تولیدات پژوهشی در میان مطالعات ادبی زبان فارسی از دسته دوم است؛ ۳. پژوهش‌های نظری (نوع اول) نیز اغلب به‌طور ضمنی و انتزاعی، متن یا مجموعه‌ای از متون را پیش چشم دارند. مطالعات میان‌رشته‌ای نیز اگرچه هنوز جای خود را در میان پژوهش‌های زبان فارسی نیافته‌اند، در بخشی جداگانه بررسی خواهند شد.

۲. حدس و فرضیه

معمولاً «فرضیه» همچون پاسخی ابتدایی به پرسش و مسئله تحقیق تعریف می‌شود. این پاسخ احتمالاً «همان چیزی است که پژوهشگر به دنبال آن است» (هومن، ۱۳۸۶: ۹۰). وجود فرضیه می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه محقق با چشمانی بسته به حل مسائل پژوهش نمی‌پردازد؛ بلکه از همان ابتدا پاسخ‌هایی فرضی برای آن‌ها دارد. این ویژگی موجب می‌شود تا فرضیه مسیر تحقیق را نیز تاحدی روشن کند؛ به همین دلیل، گاه آن را «موتور تحقیق» خوانده‌اند (ساروخانی، ۱۳۸۲: ۱۰۲). در تعاریف مرسوم، فرضیه دو ویژگی موقتی و حدسی بودن را داراست. ویژگی نخست به لزوم آزمون فرضیه اشاره می‌کند که در بخش‌های بعد به آن بازخواهیم گشت؛ اما از ویژگی دوم یعنی حدسی بودن فرضیه دو تلقی می‌توان داشت که توضیح هر یک به روشن شدن ابعادی از فرضیه در مطالعات ادبی کمک می‌کند.^۲

۲-۱. حدس مبتنی بر نظریه

نظریه‌های هر رشته به‌عنوان یکی از منابع اصلی فرضیه (شرف‌الدین و رجبی، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۶۲) و گاه تنها منبع آن (میلر، ۱۳۸۴: ۵۱) شمرده شده‌اند. پژوهشگر براساس آشنایی با یک نظریه، سؤال‌ها و فرضیه‌هایی درباره پدیده‌هایی معین در شرایطی خاص طرح می‌کند و آن‌ها را می‌آزماید؛ مثلاً میلر با تکیه بر نظریه‌هایی که ساختار فکری ذهن انسان را برآمده از ساختار جامعه می‌دانند، فرضیاتی را مرتبط با بهره‌هوشی طرح

می‌کند: نژادهایی که از نظر فطری دارای بهره هوشی بیشتری فرض می‌شوند، در شرایط اجتماعی گوناگون (مثلاً مهاجرت) قاعدتاً باید بهره‌های هوشی متفاوتی را نتیجه دهند (همان، ۵۱). تأیید این فرضیه‌ها «بر اعتمادمان به سودمندی نظریه کلی‌تر در کمک به درک رویدادهای خاص و پیش‌بینی وقوع آن‌ها می‌افزاید» (مولر و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۵۲).

افزون‌بر نظریه‌ها، تحقیقات و مطالعات پیشین نیز در همین راستا از منابع فرضیه هستند (ساروخانی، ۱۳۸۲: ۱۰۵). پژوهش‌ها و نتایج جزئی آن‌ها کارکردی - هرچند بسیار محدود - مانند نظریه دارند؛ مثلاً تأثیر نوع خاصی از حرکات ورزشی بر بهبود ضایعات نخاعی، فرضیه‌هایی جدید برای پژوهش‌های بعدی به همراه دارد که همین نتایج را در شرایطی ویژه و با اعمال مداخله‌گرهای^۳ جدید می‌آزمایند.

آشکار است که این تعاریف بر پیش‌فرض‌های تبیینگر روش‌های تجربی استوارند و فرضیه را در پژوهش‌هایی الزامی می‌دانند که در پی تبیین علی روابط میان متغیرها هستند (فرانکفورد و نجمیاس، ۱۳۸۱: ۹۲). اتفاقاً بر همین اساس، بسیاری از پژوهش‌های توصیفی بی‌نیاز از فرضیه دانسته شده‌اند. در این تعاریف، تلقی‌های مختلف از تبیین به‌نوعی بر «شناخت مکانیسم‌های علی و قوانین زیرین آن‌ها» استوارند (لیتل، ۱۳۸۸: ۲۱)؛ این نکته نمایانگر غلبه روش‌های تجربی در تعاریف مرسوم فرضیه است.

از آنجا که اغلب مباحث، تعاریف، تقسیم‌بندی‌ها و نمونه‌های موجود در حوزه روش تحقیق و فرضیه‌سازی (به‌ویژه در زبان فارسی) مربوط به حوزه تحقیقات تجربی و نیمه‌تجربی (در حوزه علوم طبیعی یا انسانی) بوده‌اند، بحثی درمورد فرضیه به‌مثابه حدس مبتنی بر نظریه ادبی نمی‌توان یافت. در این زمینه شاید در ابتدا پژوهش‌هایی به ذهن متبادر شوند که متن یا مجموعه‌ای از متون ادبی را با استفاده از یکی از نظریه‌های ادبی تحلیل می‌کنند. چنان‌که در مقدمه نیز گفتیم، این نوع پژوهش‌ها در ظاهر نزدیک‌ترین نوع به روش‌های تجربی هستند. اگر بتوانیم برای این‌گونه پژوهش‌های ادبی وجود فرضیه به‌معنای مرسوم آن را تصور کنیم، با این پرسش‌ها روبه‌رو خواهیم شد: آیا فرضیه در این نوع پژوهش‌ها واقعاً نتیجه حدس‌هایی برآمده از نظریه‌های ادبی است؟ آیا اصولاً از نظریه‌های ادبی می‌توان انتظار بیان فرضیه را داشت؟

برای پاسخ به این سؤالات می‌توان نظریه‌های ادبی را با توجه به کارکردشان در دو دسته کلی جای داد: ^۴ نخست، نظریه‌های معطوف به بوطیقای ادبی (همچون فرمالیسم و ساختارگرایی)؛ دوم، نظریه‌هایی در پی بیان تفسیر و خوانشی متفاوت از متنی خاص (مانند هرمنوتیک، نئومارکسیسم و اغلب نظریه‌های پساساخت‌گرا). روشن است که از نظریه‌های دسته دوم نمی‌توان معرفی فرضیه را انتظار داشت؛ چون این نظریه‌ها با رهیافتی تفسیری، ابزارهایی برای کشف معانی ناگفته و نهفته متن را در اختیار منتقد قرار می‌دهند و در پی تبیین‌های علی، عینی و پیشگویانه در مورد متون نیستند. در مقابل، چون بسیاری از نظریه‌های دسته اول با تکیه بر آرمان‌های تجربی متولد شده‌اند، در نگاه نخست به نظر می‌رسد بتوان فرضیه‌هایی مرتبط با آن‌ها طرح کرد؛ به همین دلیل است که هنوز هم در برخی پژوهش‌های زبان فارسی متنی را با توجه به ادعای یکی از این نظریه‌ها می‌سنجند و فرضیه‌هایی را درباره نسبت میان نظریه و متن می‌آزمایند.^۵ اما نکته مهم این است که حتی در این گونه نظریه‌ها نیز ما با نوعی فرایند خوانش و تفسیر متن مواجهیم؛ یعنی اگرچه این نظریه‌ها ظاهراً در پی توصیف ویژگی‌هایی عینی از متون ادبی هستند، تلویحاً ادعا می‌کنند که آن ویژگی‌ها را باید فهمید و دریافت؛ هر چند شاید نتایجی مقبول و مفید در پی نداشته نباشد. پس نظریه‌های ادبی را می‌توان در مجموع - با قوت و ضعف متفاوت - نظریه‌ها و الگوهایی برای خوانش و فهم متن خواند. ^۶ با این نگاه، بسیاری از این نظریه‌ها با فراتر رفتن از رهیافتی توصیفی، وجهی نیمه تجویزی نیز به خود می‌گیرند: «این متن را باید این گونه بخوانید تا این ویژگی‌ها را در آن بیابید». این تقریباً همان نکته مهمی است که جان لو (۱۳۹۵: فصول ۳-۵) با ترمینولوژی ابداعی خود، حتی در مورد روش‌های علوم تجربی و اجتماعی نیز به کار گرفته است. پس اگر بر آن باشیم تا فرضیاتی برآمده از عینی‌ترین نظریه‌های ادبی را در مورد متونی خاص بسنجیم، این کار - گذشته از صحت و سقم روش‌شناختی آن - بیش از آنکه ویژگی‌های متون یا کارآمدی نظریه را به آزمون گذارد، توانایی منتقد در استفاده از نظریه و به دست آوردن نتایج مورد نظر آن را ارزیابی می‌کند. هنگامی که رابرت اسکولز در شرح و بررسی پیرفت سه‌بخشی برمون می‌نویسد: «هیچ کنشی نیست که اگر مصرّ به تقسیم کردنش به سه مرحله باشیم، نتوانیم این کار را انجام

دهیم» (۱۳۸۳: ۱۴۵)، عبارت «اگر مصرّ به انجام دانش باشیم»، یعنی این ما (منتقد) هستیم که مراحل سه‌گانه را تولید می‌کنیم.

باید توجه کرد که این بحث فراتر از تقابل‌های مرسوم میان پژوهش‌های توصیفی و غیرتوصیفی، علوم طبیعی و انسانی یا روش‌های کمی و کیفی است؛ چون در بسیاری از مطالعات توصیفی در علوم اجتماعی و طبیعی نیز بیان فرضیه امکان‌پذیر است و بحث فقط بر سر لزوم و ضرورت آن است؛ درحالی که با توجه به مطالب گفته‌شده، درمورد مطالعات ادبی حتی امکان بیان فرضیه را باید مورد تردید قرار داد. درمورد تقابل تحقیق کمی و کیفی نیز باید گفت درست است که فرایند تحقیق در روش‌های کیفی - برخلاف روش‌های کمی - گام‌به‌گام و ازپیش معلوم نیست و بسته به زمینه تحقیق، «مرحله گردآوری داده و تجزیه و تحلیل آن‌ها به صورت توأم انجام می‌شود» (علی احمدی و غفاریان، ۱۳۸۲: ۲۵۰)، در مطالعات ادبی با تفاوت‌هایی عمیق‌تر مواجهیم. در مطالعات ادبی، این پژوهشگر است که شرایط تحقق و اعتبار فرضیه (اگر بتوان به وجود آن قائل بود) را فراهم می‌کند. این نکته گویای تفاوتی روش‌شناختی میان مطالعات ادبی با حوزه‌های تجربی‌تر است که موجب می‌شود فرضیه در مطالعات ادبی معنای مرسوم خود را ازدست بدهد.

نگاهی به پایان‌نامه‌ها و تحقیقات دانشگاهی زبان فارسی نیز نشان می‌دهد فرضیه‌هایی که ظاهراً نتیجه حدسی برآمده از نظریه ادبی هستند، کارایی لازم را ندارند و آن‌ها را نمی‌توان فرضیه در معنای مرسوم خواند. بررسی چند پایان‌نامه حوزه ادبیات در توضیح این مبحث راهگشا است؛ اما پیش از آن باید گفت اول اینکه، این نمونه‌ها نماینده صدها پایان‌نامه‌ای (با ارزش‌های علمی متفاوت) هستند که برای نگارش این مقاله بررسی شده‌اند و به‌آسانی تعداد بیشتری از این نمونه‌ها را نیز می‌توان یافت؛ بنابراین، اشکالات بیان‌شده در نوشتار حاضر درمورد سایر پایان‌نامه‌ها (فارغ از ارزش و اعتبار علمی آن‌ها) نیز صادق خواهد بود. دوم اینکه، نمونه‌ها فقط مثال‌هایی هستند برای شرح بهتر مطالب، نه ابزاری برای اثبات آن‌ها.

نمونه ۱: نقد واقع‌گرایی اجتماعی در داستان‌های کوتاه جلال آل‌احمد براساس نظریه‌های لوکاج و باختین (شهریاری، ۱۳۹۰):

فرضیه اول: «داستان‌های آل‌احمد عموماً مخاطب‌محورند».
 فرضیه دوم: «خط فکری آل‌احمد و بازتاب آن در داستان‌هایش با برخی گرایش‌های باختین و لوکاچ مرتبط است».
 نمونه ۲: *تحلیل ساختاری حکایات سعدی براساس الگوی تودروف و برمون* (فتحی، ۱۳۹۲):

فرضیه اول: «با توجه به طرح حکایات بوستان می‌توان این حکایات را با نظریات برمون و تودروف مورد بررسی قرار داد».
 فرضیه دوم: «قضایا و پایه‌های سلسله‌های موجود در نظریات ساختارگرایان به‌خوبی در برخی حکایات بوستان دیده می‌شود».
 فرضیه سوم: «برمون و تودروف موفق به ارائه الگوهای فراگیر در سطح جهانی برای انواع مختلف روایت شده‌اند. حکایات بوستان مصداق بارز فراگیر بودن این الگوهاست».

نمونه ۳: *تحلیل گفتمان روایی در فیلم و رمان شازده احتجاب* (امیری، ۱۳۹۰):
 فرضیه اول: «داستان شازده احتجاب یک روایت کامل است که تمام اجزای روایت را طبق مباحث نظری دربرمی‌گیرد».
 فرضیه دوم: «فیلم شازده احتجاب روایت فیلمیک را طبق نظریه اصلی سیمون چتمن مبنی بر مجرای صوتی و مجرای تصویری نشان می‌دهد».
 این سه پایان‌نامه بر انواع مختلفی از نظریه‌های ادبی تکیه دارند. از آنجا که فرضیه‌ها نیز در ظاهر باید برآمده از نظریه‌ها باشند، می‌توان انتظار داشت که تاحدی ادعاهای نظریه را درمورد متنی خاص تکرار کنند؛ اما نکته اینجاست که نظریه‌های تودروف، چتمن و باختین در پی معرفی و کشف اموری نیستند که تا پیش از این پنهان بوده‌اند؛ بلکه همان‌طور که رابرت اسکولز نیز یادآوری کرده، مقولات مورد نظر آنان با به‌کارگیری روش معرفی‌شده در نظریه برساخته می‌شوند. این نظریه‌ها فقط در پی توصیف امری ثابت و بیرونی نیستند؛ بلکه راه ساخته شدن آن امور و ویژگی‌ها را نیز پیش چشم ما می‌گذارند؛ به همین دلیل، در هر دو نمونه با تلاش و بهره‌گیری از روشی خاص، به ادعاهای طرح‌شده در فرضیه می‌توان دست یافت. فرضیه‌ها در

نمونه‌های بالا ادعاهایی را طرح می‌کنند که ظاهراً محقق در پی اثبات آن‌هاست؛ در حالی که این ادعاها بسته به خواست و توانایی پژوهشگر بر ساختنی هستند، نه اثبات‌شدنی؛ در این میان، فرایند تحقیق و شیوه استدلال‌ها و استنتاج‌هاست که می‌تواند محل بحث باشد، نه نتایج و ادعاهای مطرح در فرضیه.^۷

۲-۲. حدس مبتنی بر ذهنیت فردی

دومین تلقی از حدس در فرضیه، حدس‌های برآمده از ذهنیت فردی است که ساده‌ترین آن‌ها حدس‌هایی هستند که یک‌باره و بدون پیشینه‌ای مشخص به ذهن‌ها خطور می‌کنند. در کاربردهای روزمره و غیرعلمی، اغلب با چنین فرضیه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که منبع آن‌ها نیز گاه «الهام» یا «احساسی درونی» دانسته می‌شود؛ اما در تحقیقات علمی، این‌گونه فرضیه‌سازی را نمی‌توان روشمند برشمرد و حتی اگر چنین فرضیه‌ای در عمل تأیید شود، نمی‌توان احتمال تصادفی بودن آن را نادیده گرفت. البته، گاه چیزی شبیه به همین نوع حدس‌ها را جزو منابع فرضیه خوانده‌اند؛ حدس‌هایی که فارغ از اندیشه، پیشینه طولانی پژوهشی و تجربه روزمره رخ می‌دهند (ساروخانی، ۱۳۸۲: ۱۰۴-۱۰۵)؛ ولی اگر هم چنین مواردی رخ دهد، نمی‌توان آن‌ها را جزو روندهای معمول پنداشت.

اما در مطالعات ادبی، گونه‌ای مرسوم از حدس‌های فردی می‌توان یافت که حاصل مطالعه، تجربه و تسلط محقق بر متون است. مواردی که معمولاً موضوعات و پژوهش‌های سنتی خوانده می‌شوند، در این حوزه می‌گنجند. فرضیه پنداشتن این موارد دو اشکال عمده دارد: اشکال نخست، برآمده از نگاهی است به فرضیه‌های ادبی که آن را در پی توصیف واقعیتی عینی و ثابت در متن می‌داند و در بخش‌های پیشین توضیح داده شد؛ اشکال دوم، به یقینی و غیرحدسی بودن این فرضیه‌ها مربوط است. مرور چند پایان‌نامه تحصیلات تکمیلی برای توضیح مورد دوم مفید خواهد بود:

نمونه ۴: بررسی و تحلیل تحقیقات مربوط به سیمای ادبیات فارسی در فرانسه (حسینی

خامنه، ۱۳۸۸):

فرضیه اول: «در تحقیقات مربوط به تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر فرانسه، میزان بسامد تحقیقات به ترتیب مربوط است به تأثیر شعرای بزرگ ایرانی چون حافظ، خیام، مولوی و فردوسی و داستان‌های هزارویک شب [...] همچنین تبیین چگونگی نفوذ ادبیات و فرهنگ ایرانی در فرانسه و سهمی که ادب فارسی [...] در پیدایش مکتب رماتیک داشته است».

فرضیه دوم: «ابتدا ترجمه آثار ادبی و پس از آن انتشار سفرنامه‌های سیاحان فرانسوی و چگونگی آشنایی شاعران و نویسندگان فرانسوی با آثار ادبی، دست‌مایه تحقیقات محققان قرار گرفته و پس از آن بررسی و ذکر جزئیات این تأثیر و تأثرها توجه محققان را به خود جلب کرده است».^۸

نمونه ۵: *بررسی تطبیقی ادب پایداری در شعر شاعران معاصر ایران، افغانستان و تاجیکستان سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۲* (ارجمندی، ۱۳۹۰):

فرضیه اول: «به نظر می‌رسد شاعران افغانستان در فاصله زمانی ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۲ در آفرینش جلوه‌های ادب پایداری از شاعران ایران تأثیر پذیرفته‌اند».

فرضیه دوم: «به نظر می‌رسد شاعران تاجیکستان در فاصله زمانی ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۲ در آفرینش جلوه‌های ادب پایداری از شاعران ایران و افغانستان تأثیر درخور توجهی نپذیرفته‌اند».

فرضیه سوم: «در شعر شاعران ادب پایداری ایران موضوعاتی چون استکبارستیزی و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش جهان، پشتیبانی از مستضعفان جهان و برانگیختن روحیه شهادت‌طلبی برجستگی دارد؛ اما در ادب پایداری افغانستان مبارزه با کفر و الحاد، روسیه‌ستیزی و وطن‌دوستی پررنگ‌تر است و در شعر شاعران معاصر تاجیکستان هویت ملی، وطن و زبان مادری درون‌مایه پایداری و مقاومت را به خود معطوف داشته است».

نمونه ۶: *نقد جامعه‌شناسی آثار غزاله علیزاده* (شجاعی، ۱۳۹۲):

فرضیه اول: «آثار علیزاده ارتباط تنگاتنگی با حوادث و تحولات زمانه او دارند».

فرضیه دوم: «باورها و اندیشه‌ها و افکار شخصی علیزاده در آثارش به مقدار زیادی ظهور یافته‌اند».

فرضیه سوم: «شخصیت‌های آثار علیزاده شخصیت‌های واقعی‌اند نه تخیلی».

فرضیه‌های هر سه نمونه ظاهراً حدس‌هایی برآمده از ذهنیت و تجربه فردی هستند؛ ولی مواردی همچون تعیین موضوعات غالب در شعر مکان و زمانی خاص (در نمونه ۴)، بسامد بیشترین تحقیقات (در نمونه ۵) یا ظهور حوادث زمانه در آثار یک نویسنده (در نمونه ۶) فقط پس از مطالعه‌ای دقیق به دست می‌آیند؛ به همین دلیل، آن‌ها را در واقع باید گزاره‌هایی یقینی و حتمی دانست. اتفاقاً به دلیل همین حتمی بودن، این گزاره‌ها (فرضیه‌ها) همواره درست از آب در می‌آیند. در بخش بعد به این موضوع باز خواهیم گشت. محتوای چنین تحقیقاتی نیز عبارت خواهد بود از: شرح، توضیح و فراهم آوردن دلایلی برای توجیه این گزاره‌ها (فرضیه‌ها)، نه شرح آزمون آن‌ها؛ بنابراین، در مورد مطالعات ادبی، این نوع فرضیه‌ها چون نتیجه همان بررسی‌ها و تحلیل‌هایی هستند که قرار است کل پژوهش (و فرایند آزمون فرضیه‌ها) را تشکیل دهند، نمی‌توانند ویژگی حدسی بودن و آزمون‌پذیری را محقق کنند؛ یعنی این نوع گزاره‌ها را نمی‌توان فرضیه در معنای مرسوم آن دانست.

۳. پذیرش و ردّ فرضیه

آزمون‌پذیری یکی از ویژگی‌های فرضیه و به نوعی تحقق شرایط و زمینه‌های پذیرش و ردّ آن است. دقت در تعریف مفاهیم اصلی و شاخص‌ها، دو شرط مهم آزمون‌پذیری فرضیه خوانده شده است (میلر، ۱۳۸۴: ۴۹). این دو شرط آشکارا با ریشه‌های تجربی و عینی فرضیه پیوند دارند؛ یعنی هنگامی می‌توان از آزمون‌پذیری فرضیه سخن گفت که فرضیه ما «مدلول‌هایی تجربی» داشته باشد (همان، ۴۸)؛ از این رو، کمی‌سازی و استفاده از روش‌های آماری از مهم‌ترین شیوه‌هایی هستند که با ایجاد شرایط پذیرش و ردّ فرضیه، آن را از ارزیابی‌های گزینشی نیز مصون می‌دارند (عبداللهی و جوان، ۱۳۸۹: ۸۷-۹۰). یکی از مهم‌ترین مشکلات فرضیه‌های ادبی این است که به راحتی به آزمون دقیق تن نمی‌دهند. برای توضیح این مطلب، تلقی‌های یادشده از فرضیه را مرور می‌کنیم:

الف. اگر فرضیه در مطالعات ادبی را نتیجه حدس‌هایی برآمده از نظریه بدانیم (تلقی نخست؛ بخش ۲-۱)، چندان نمی‌توان از شرایط و شاخص‌هایی دقیق برای

آزمون فرضیات سخن گفت. نظریه‌های ادبی با نمونه‌گیری‌ها، شواهد و ابزارهای ارزیابی کمی ارتباطی ندارند؛ بلکه به نظر می‌رسد به‌طور شمی و با بهره‌گیری از توانش ادبی^۹ و با تکیه بر وجه غالب، قدرت و مقبولیت نسبی شواهد را تشخیص می‌دهیم. این نکته در مورد فرضیات برآمده از آن‌ها نیز صادق است و در اینجا میان نظریه‌هایی که به ویژگی‌های متون منفرد یا مجموعه‌ای از متون یا انواع ادبی می‌پردازند، تفاوتی نیست.

برای نمونه، نیرن‌برگ و راسکین (۲۰۰۴) - تحت تأثیر پوپر - ابطال‌پذیری را یکی از شرایط نظریه و فرضیه‌های آن معرفی کرده‌اند و بر همین اساس، راسکین و همکاران در بررسی نظریه‌های زبان‌شناختی طنز کلامی،^{۱۱} شرط ابطال نظریه انگاره معنایی طنز کلامی (SSTH) را یافتن لطیفه‌ای دانسته‌اند که «بر پایه هم‌پوشانی^{۱۱} یا تقابل انگاره‌ها^{۱۲} بنا نهاده نشده باشد» (Raskin, Hempelmann & Taylor, 2009: 289). این سخن از زاویه نظری درست می‌نماید؛ ولی برخی ابهامات را بی‌پاسخ می‌گذارد: نخستین نکته وابستگی این گونه نظریه‌ها به توانایی منتقد در استخراج ویژگی‌های متن است؛ چون بحث اصلی بیش از آنکه بر سر وجود لطیفه‌ای با این مشخصات باشد، بر سر توانایی ما در یافتن تقابل انگاره است. نکته دوم عدم دقت و صراحت در اصطلاحاتی همچون طنز کلامی است. ولی نکته اصلی مرتبط با بخش حاضر این است که آیا واقعاً با یافتن یک مثال نقض باید این نظریه و فرضیه‌های آن را باطل دانست. اگر به تعداد بیشتری نیاز است، چند نمونه و با چه شرایطی؟ اتفاقاً هیچ‌یک از منتقدان جدی این نظریه نیز مسیر پیش‌بینی‌شده (یافتن مثال نقض) را نپیموده‌اند؛ بلکه تأکید اصلی آن‌ها بر مواردی همچون گنگ بودن مفاهیم اصلی یا ابهام در شیوه استخراج و درک انگاره‌های متقابل بوده است (Krikman, 2006: 33 & 53). این ملاحظات نشان می‌دهند که ناکارآمدی و دشواری فرضیه‌سازی در مطالعات ادبی بیش از آنکه به توصیفی یا غیرتوصیفی بودن مطالعات مربوط باشد، به اصول روش‌شناختی بازمی‌گردد.

آنچه در بخش‌های پیشین در مورد ابتدای نظریه‌های ادبی بر درک و خوانش متن بیان کردیم، نشان می‌دهد این نظریه‌ها قدرت پیشگویی دقیق را ندارند. پیشگویی عاملی است که امکان رد و پذیرش فرضیه را در مطالعات تجربی فراهم می‌کند؛ مثلاً

با نگاهی به فرضیه دوم نمونه ۲ می‌توان پرسید اگر هدف پژوهش، آزمودن فرضیه مذکور به قصد رد یا قبول آن فرضیه یا الگوی نظری تودروف (یا چتمن در نمونه ۳) باشد، آیا حکایتی می‌توان تصور کرد که «قضایا و پایه‌های سلسله‌ای» موجود در این الگو در آن حکایت یافته نشود. مطابق تعاریف برآمده از همین نظریه‌ها، فقدان تغییر روایی در متن، آن را به توصیف تبدیل می‌کند (ریمون‌کنان، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۷) که در این صورت، اصلاً روایتی در کار نخواهد بود؛ یعنی متنی که نتوان اجزای روایی مورد نظر این نظریه‌ها را در آن یافت، فاقد هرگونه تغییر صریح یا ضمنی و در نتیجه، متنی غیرروایی است؛ بنابراین، آن متن از ابتدا نباید به مثابه یک حکایت در این پژوهش بررسی می‌شد؛ چون نتیجه‌گیری ما را از نظر منطقی به انتفای مقدم باطل می‌کند. این استدلال شبیه همانی است که جان لو حتی در مورد داده‌های تجربی به کار برده است: «داده و نظریه با هم تعامل دارند؛ به گونه‌ای که یکدیگر را تشدید و تقویت می‌کنند تا الگو و تکرار را بسازند» (لو، ۱۳۹۵: ۹۱)؛ یعنی این نظریه ضمن اینکه ادعای کشف واقعیتی بیرونی دارد، آن واقعیت را تشدید نیز می‌کند. پس نظریه‌های ادبی ابزاری برای پیشگویی روابطی از پیش موجود میان پدیده‌ها یا بیان ویژگی‌های عام و عینی آن‌ها نیستند؛ بلکه آن‌ها درک ویژگی‌هایی از متون را با بیان شرایط تحقق آن ویژگی‌ها امکان‌پذیر می‌کنند.^{۱۳} منظور از وابستگی این نظریه‌ها به خوانش نیز همین است. آنچه موجب شد تا کارل پوپر (۱۳۸۰: ۱۱۶-۱۱۸) نظریه‌های فروید و مارکس را ابطال‌ناپذیر و «شبه‌علم» بخواند، تاحدی در همین نکته ریشه دارد. البته، این مسئله نه به ضعف نظریه ادبی، بلکه به ویژگی‌های ماهوی و روش‌شناختی آن بازمی‌گردد؛ چنان‌که گویی از همان ابتدا خود را برای آزمون شدن عرضه نمی‌کند. نظریه ادبی تکثرگرایی نهفته در بطن برخی حوزه‌های علوم انسانی را دامن می‌زند، نه جدالی - هرچند علمی - در راستای دستیابی به حقیقتی عینی در پدیدارهای ادبی.

ب. حال اگر فرضیه را حدسی مبتنی بر ذهنیت فردی بدانیم (تلقی دوم؛ بخش ۲-۲)، چنان‌که بیان کردیم، با گزاره‌هایی مواجهیم حاکی از یقین و آگاهی نویسنده، نه حدس‌هایی موقت و آزمودنی. پس آیا می‌توان گفت فرضیه‌های ادبی در هر صورت تأییدپذیرند و آیا پژوهشی ادبی را می‌توان در نظر گرفت که فرضیات آن مطلقاً رد

شوند. نگارنده در یک بررسی کلی فقط یک نمونه (نمونه ۷) از مطالعات ادبی یافت که نویسندگان آن مدعی ردّ فرضیه شده‌اند که البته، این امر نیز نتیجه اشتباه نویسندگان بوده است.

نمونه ۷: «نقد تصوف در آثار صوفیان قبل و بعد از حمله مغول» (رضایی و خسروانی خانیمنی، ۱۳۹۴):

فرضیه اول: «میزان و نوع نقدهای درون‌مکتبی صوفیه قبل و بعد از حمله مغول تغییر نکرده است».

فرضیه دوم: «پس از حمله مغول تغییرات فراوانی در نقدها دیده می‌شود که متأثر از حمله مغول است».

فرضیه سوم: «پس از حمله مغول تغییراتی در نقدها مشاهده می‌شود که ناشی از روند طبیعی رشد تصوف است و معلول حمله مغول نیست».

در این مقاله، نویسندگان با بررسی و مقایسه نقدهای «درون‌مشربی» تصوف پیش و پس از حمله مغول، به تفاوت‌هایی در نقدها دست یافته‌اند؛ ولی نتیجه گرفته‌اند که «حمله مغول به شکل مستقیم بر دگرگونی‌های صوفیانه و نقدهای درون‌مشربی آنان تأثیری نگذاشته است»^{۱۴} (همان، ۴۹)؛ بنابراین، «از سه فرضیه پژوهش، فرضیه‌های اول و سوم تأیید و فرضیه دوم رد [شده است]» (همان، ۶۵). اشکال اینجاست که نویسندگان به جای پاسخ‌های احتمالی و حدسی، تمام پاسخ‌های ممکن برای پرسش مقاله را به‌عنوان فرضیه طرح کرده‌اند. فرضیه‌های دوم و سوم در نمونه ۷ چنان‌اند که پذیرش یکی، بی‌تردید ردّ منطقی دیگری را در پی دارد. این خطا که در هر تحقیق ادبی امکان وقوع دارد، افزون‌بر ناآگاهی نویسندگان، نتیجه اصرار بر پیشبرد تحقیق بر مبنای فرضیه‌هایی است که آزمون‌پذیر نیستند.

گذشته‌از این نمونه و در نگاهی کلی، اگر مطالعه‌ای ادبی فرضیه خود را رد کند، یکی از همان دو حالت پیش‌گفته را می‌توان تصور کرد: یا آن فرضیه از نظریه‌ها یا مطالعات پیشین گرفته شده‌اند (تلقی نخست) که در این صورت، دچار همان مغالطه‌ای است که امری خوانش‌محور را همچون امری عینی و کشف‌شدنی عرضه می‌کند یا فرضیه‌ها برآمده از ذهنیت فردی هستند (تلقی دوم) که در این حالت، ردّ فرضیه نشان

از پای گذاشتن محقق در راهی دارد که آگاهی‌ای از آن نداشته است؛ یعنی محقق بدون پشتوانه نظری فرضیه‌ای را طرح و سپس آن را رد کرده است؛ مثلاً اگر فرضیه اول نمونه ۵ رد شود، می‌توان سؤالاتی از این دست پرسید: نویسنده عدم اثرپذیری ادبیات پایداری افغانستان از ایران را در بازه زمانی مورد نظر چگونه نتیجه گرفته است؟ اما پرسش مهم‌تر این است که چرا ادبیات افغانستان برای بررسی برگزیده شده است و با توجه به اینکه ادبیات پایداری بسیاری از ملل متأثر از ادبیات فارسی نبوده، چرا آن‌ها بررسی نشده‌اند؟ و سرانجام رد شدن این فرضیه چه دستاوردهایی به همراه دارد؟ سؤال آخر به تأمل بیشتری نیاز دارد. در تعاریف مرسوم، رد فرضیه به میزان اثبات آن می‌تواند نتایج مفید (همچون بازنگری در منابع فرضیه) برای پژوهشگر داشته باشد؛ درحالی که برای فرضیه رد شده در مطالعات ادبی نمی‌توان نتیجه‌ای تصور کرد. شاید به همین دلیل در تحقیقات ادبی فرضیه‌ها به شکلی تعریف می‌شوند که در پایان تأیید شوند.^{۱۵} بنابراین، آزمون‌پذیری و به‌ویژه ابطال فرضیه‌ها در مطالعات ادبی، نه تنها مشکل و گاه تصورناشدنی است؛ بلکه حتی مطالعه‌ای که فرضیاتش رد شوند، به نوعی لزوم طرح خود را از دست می‌دهد. شاید به همین دلیل است که پیدا کردن پژوهشی ادبی که فرضیاتش پذیرفته نشود، (در صورت امکان بیان فرضیات و صحت آن‌ها) کاری است مشکل و گاه ناممکن.

۴. مطالعات میان‌رشته‌ای

نکات گفته‌شده در بخش‌های پیشین در مورد بسیاری از پژوهش‌های میان‌رشته‌ای مرتبط با ادبیات صدق نمی‌کند. برخی از مطالعات که گاه با تسامح میان‌رشته‌ای خوانده می‌شوند، به متون ادبی فقط به‌عنوان ابژه‌ای خام می‌نگرند. اغلب مطالعات تاریخی و زبان‌شناختی از این‌گونه‌اند. آشکار است که این مطالعات پیرو روش‌های رشته خود هستند و نمی‌توان آن‌ها را به معنای خاص، مطالعه ادبی خواند؛ اما آنچه در بخش حاضر به‌عنوان میان‌رشته در نظر داریم، ناظر بر حوزه‌ای مطالعاتی است با روش‌شناسی خود که در محدوده هیچ‌یک از رشته‌های رایج نمی‌گنجد. میان‌رشته‌گی در این معنا واجد ویژگی «تبدیل‌پذیری»^{۱۶} است که «در تلاقی‌اش با رشته‌های گسسته، صورت‌های

تازه‌ای از دانش را پدید می‌آورد» (مورن، ۱۳۸۷: ۲۱). پس مقصود از میان‌رشتگی در بخش حاضر، ترکیب تصادفی و مکانیکی رشته‌ها نیست؛ بلکه موضوع و گفتمانی نو و حاصل پیوند^{۱۷} معرفتی و روش‌شناختی رشته‌ها و حوزه‌های مرسوم است. برای نمونه، هرمان و همکاران (۲۰۰۵) به معرفی حوزه‌های مطالعاتی در زمینه روایت‌شناسی پرداخته‌اند که برخی از آن‌ها با وجود بهره‌گیری از مفاهیم برآمده از نقد ادبی و روایت‌شناسی نمی‌توانند مطالعه‌ای ادبی شمرده شوند. این نوع مطالعات به‌ویژه با نزدیک شدن به علوم همچون روان‌شناسی و علوم اجتماعی و رفتاری، از ویژگی‌های فرضیه در آن علوم نیز برخوردار می‌شوند. به عبارت دیگر، بسیاری از مطالعات میان‌رشته‌ای مرتبط با ادبیات به دلیل درآمیختن با حوزه‌های یادشده، ضرورت وجود و اثبات یا رد فرضیه را نیز در خود ایجاد می‌کنند.

«مطالعات تجربی ادبیات»^{۱۸} یکی از رویکردهای گسترده مرتبط با میان‌رشتگی است که از دهه ۱۹۸۰م و در برابر رویکردهای مرسوم مطالعات ادبی رونق گرفت و محل اجتماع پژوهشگرانی از حوزه‌های مختلف روان‌شناسی شناختی، هوش مصنوعی، مطالعات فرهنگی، رسانه و... بوده است (Miall, 2003: 321). این رویکرد بیش از همه بر نظریه دریافت و هرمنوتیک متمرکز است؛ با این تفاوت که به‌جای بحث‌های انتزاعی، بر نمود تجربی و عینی خوانش ادبی در خوانندگان واقعی و تجربی تأکید دارد. پژوهشگران تجربی ادبیات بر این باورند که رویکردهای مرسوم هرمنوتیک، نشانه‌شناختی، کاربردشناختی و غیره در خوانش متن، «هیچ ارتباطی با آزمون‌های کنترل‌شده ادعاها و استدلال‌هایشان ندارند» (Streen, 1991: 559). این نکته نشان می‌دهد که برآمدن مطالعات تجربی ادبیات، افزون‌بر گسترش میان‌رشتگی، در ضرورت آزمون‌پذیری و تجربی کردن مطالعات و نظریه‌های ادبی نیز ریشه دارد؛ به همین دلیل، دیوید میال (2000: 44) شکل‌گیری این مطالعات را در مقایسه با مطالعات مرسوم ادبی، به جایگزینی ستاره‌شناسی با طالع‌بینی، شیمی با کیمیاگری و نظریه تکامل با آفرینش‌گرایی^{۱۹} مانند می‌کند. این توضیحات نشان‌دهنده غلبه روش‌شناسی تجربی بر ماهیت ادبی مطالعات تجربی ادبیات است؛ پس شیوه و مراحل انجام دادن آن‌ها نیز با

تدوین و عملی کردن فرضیه‌ها و درنهایت، سنجش و آزمون اعتبار آن‌ها همراه است (De zepentek, 1998: 35; Miall, 2000: 44).

افزون‌بر هرمان و همکاران (۲۰۰۵)، نمونه‌هایی از مطالعات میان‌رشته‌ای با جهت‌گیری به‌سوی مطالعات تجربی را در کوری (۱۳۹۱)، تولان (۱۳۸۶) و هرمن (۱۳۹۳) نیز می‌توان دید؛ مثلاً نمونه‌هایی که تولان (۱۳۸۶: فصل هفتم) در حوزه روایت‌شناسی کودک معرفی می‌کند، مستلزم تدوین فرضیه‌های دقیق و آزمون آن‌ها با روش‌هایی آماری است. منابع این فرضیه‌ها نظریه‌هایی هستند که رفتار و رشد کودک را در مواجهه با روایات گوناگون پیش‌بینی می‌کنند. همین نکته فرضیه‌ها را از نظریه‌های مرسوم ادبی متمایز و امکان سنجش و ردّ و قبول آن‌ها را نیز مهیا می‌کند. آزمون بسیاری از این فرضیه‌ها مستلزم کمی‌سازی و بهره‌گیری از روش‌های آماری است. طرح فرضیه و آزمون آن نیز از نظر ذاتی مشکلات مربوط به فرضیه در مطالعات ادبی را ندارد؛ بنابراین، آنچه در بخش‌های گذشته درمورد فرضیه در مطالعات ادبی گفته شد، نباید به این نوع پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و تجربی تعمیم داده شود. البته، نباید فراموش کرد که تعداد این پژوهش‌ها - به‌ویژه در زبان فارسی - بسیار اندک است و دیگر اینکه، بسیاری از آن‌ها را اصولاً نمی‌توان جزو مطالعات و پژوهش‌های ادبی در شمار آورد.

۵. فرضیه فرایندنگر؛ معرفی اجمالی یک پیشنهاد

اگرچه مباحث پیشین نشان می‌دهند فرضیه‌سازی در پژوهش‌های ادبی کاری است بی‌فایده و حتی ناممکن، انجام دادن پژوهش بدون حدس‌های آگاهانه نیز آزادی عملی غیرعلمی و اعتمادناپذیر در پی دارد. شاید با جایگزینی مفهومی از فرضیه، متفاوت با آنچه در علوم طبیعی و اجتماعی مرسوم است، بتوان این دوگانگی را رفع کرد. فرضیه به‌شکلی که در کتاب‌های روش تحقیق معرفی می‌شود، گزاره‌ای است روشن و صریح که هدف از انجام دادن تحقیق نیز پذیرش یا ردّ آن است. متن پژوهش نیز گذشته‌از پیشینه تحقیق چیزی نیست جز شرح چگونگی گردآوری و تحلیل داده‌ها در راستای

آزمون فرضیه و کسب نتایج. این نوع فرضیه را می‌توان فرضیهٔ برابندنگر خواند که جهت‌گیری‌اش به‌سوی نتیجه و برابند صریح، دقیق و عینی تحقیق است. اما درمقابل، فرضیه‌هایی را می‌توان تصور کرد که معطوف به فرایند تحقیق هستند و با سرشت مطالعات ادبی تناسب بیشتری دارند. فرایندی بودن این نوع فرضیه‌ها امکان بیان آن‌ها را به‌صورت گزاره‌هایی روشن، دقیق و صریح سلب می‌کند.^{۲۰} فرضیهٔ فرابندنگر فرضیه‌ای است ضمنی که خود را در منطق حاکم بر تحقیق نمایان می‌کند و ردپای آن را در تمام مراحل پژوهش می‌توان یافت. یکی از مهم‌ترین و ابتدایی‌ترین مراحل تحقیق، گزینش متن است. تکیه بر فرضیه‌های فرابندنگر موجب می‌شود تا پژوهشگر با توجه به آگاهی‌های ضمنی و ابتدایی از تمایز میان یک متن با دیگران، متن مورد نظر خود را برگزیند؛ بنابراین، گزینش متن و شکل‌گیری مسائل اصلی تحقیق در پیوند با یکدیگر خواهند بود. به عبارت دیگر، گزینش یک متن خاص، به‌خودی‌خود، فرضیه‌هایی ضمنی درمورد آن متن و تمایزش با دیگران را آشکار می‌کند که از روش تحلیل متن و شیوهٔ بیان استدلال‌ها نیز دریافت می‌شوند. در این نگاه، «رویکرد محقق در گزینش متن حتی بدون درنظر گرفتن نظریه‌ای برای تحلیل، خود می‌تواند تعیین‌کننده و ترسیم‌کنندهٔ سطح مشاهده‌ها و توصیف‌ها و همچنین آیندهٔ تفاوت‌نگر یا شباهت‌نگر تحقیق باشد» (محمدی، ۱۳۹۲: ۴۹)؛ مثلاً در نمونهٔ ۳، در صورتی که گزینش متن *شازده احتجاب* روشمند و با توجه به آگاهی روش‌شناختی محقق از تفاوت‌های آن (در صورت وجود) با دیگر متون هم‌رده باشد، مسائل تحقیق، روش تحلیل، سطح توصیفات و ویژگی‌های مورد تأکید نیز به‌منظور نشان دادن همین تفاوت‌ها شکل می‌گیرند. در اینجا فرضیه نه به‌صورت گزاره‌ای خاص، بلکه به‌شکل مجموعه‌ای از فرایندها ظهور می‌کند که در پی نشان دادن تفاوت‌های متن هستند؛ بنابراین، نظریهٔ چتمن نیز دیگر ابزاری خام و آموزشی نخواهد بود؛ بلکه روشی برای برساختن، سامان‌دهی و ظهور این تفاوت‌ها خواهد بود. پس همان‌گونه که فرضیه‌های مرسوم (برابندنگر) در جهت‌دهی به مشاهدات و گردآوری داده‌ها در پژوهش‌های تجربی نقش دارند (آری، جیکوبز و رضویه، ۱۳۸۰: ۱۲۵)، فرضیهٔ فرابندنگر نیز در شکل‌گیری سرنوشت پژوهش نقشی حیاتی دارد.

فرضیه فرایندنگر در ظاهر شباهت‌هایی با تلقی دوم از فرضیه (حدس مبتنی بر ذهنیت فردی) دارد؛ از جمله اینکه هر دو به نوعی بر آگاهی و تجربه پژوهشگر استوارند. اما حدس مبتنی بر ذهنیت فردی بر تجربه و آگاهی محقق از متن مورد بررسی استوار است که جهت‌گیری برابندی آن اشکالات پیش‌گفته را در پی دارد. این درحالی است که فرضیه فرایندنگر از آگاهی محقق به تفاوت متون آغاز می‌شود و به دلیل جهت‌گیری به سوی فرایند تحقیق، نشان آن را در تمام مراحل تحقیق می‌توان دید. روشمند بودن این فرضیه‌ها در مطالعات ادبی، گزینش متن، نتایج و روش تحلیل را توجیه‌پذیر می‌کند. این نوع فرضیه ویژگی‌های متن را اموری عینی، ثابت، پایدار و در انتظار کشف شدن نمی‌پندارد؛ بلکه آن‌ها را همچون عناصری می‌بیند که با توجه به جایگاه متن و هدف و روش محقق بر ساخته می‌شوند؛ بنابراین، آزمون‌پذیری آن نیز به معنای آزمودن گزاره یا نتیجه‌ای خاص نیست.

دوری بودن این روند نیز با ذات مطالعات ادبی همخوان است؛ پژوهشگر با حدس‌هایی آگاهانه به گزینش متن می‌پردازد و همین آگاهی «به گزینش چهارچوب نظری و روش‌شناسی و در مرحله بعد نظریه مناسب منجر می‌شود و افزون بر آن چهارچوب‌ها و راهبردهای تحقیق نیز پژوهشگر را به کشف ویژگی‌هایی عمیق‌تر و بیان توصیف‌های روشمند سوق می‌دهد» (محمدی، ۱۳۹۲: ۴۱). بنابراین، فرضیه فرایندنگر موجودیتی مستقل از روش‌شناسی و بیان مسئله تحقیق ندارد. این نوع فرضیه‌ها در سه ویژگی صراحت، کمی‌سازی و آزمون‌پذیری به طور کامل راه خود را از فرضیه‌های فرایندنگر و در نتیجه از روش‌های تجربی جدا می‌کنند.^{۲۱} به نظر می‌رسد توجه مطالعات ادبی دانشگاهی (به ویژه پایان‌نامه‌های دانشجویی) به فرضیه‌های فرایندنگر، افزون بر رها شدن محقق از فرضیه‌سازی‌های بیهوده می‌تواند بسیاری از اشکالات روش‌شناختی موجود در مطالعات ادبی ما را برطرف کند.

۶. نتیجه

بی‌فایده‌گی فرضیه‌سازی برای مطالعات ادبی بیش از آنکه به توصیفی بودن پژوهش‌های ادبی مربوط باشد، به تفاوتی روش‌شناختی میان اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی در حوزه

ادبیات و بسیاری دیگر از علوم بازمی‌گردد. چه فرضیه را برآمده از نظریه‌ای پیشین بدانیم و چه نتیجه ذهنیت فردی، امکانی برای آزمون آن نمی‌توان تصور کرد. یکی از دلایل این امر، ویژگی‌های تفسیری نظریه‌های ادبی است. این ویژگی برآمده از تفاوت‌هایی روش‌شناختی میان فهم پدیدارهای ادبی و پدیدارهای تجربی‌تر در علمی است که مفهوم فرضیه برساخته روش‌های آنان است. ابتنا‌ی پدیدارهای ادبی بر عناصر زبانی و فهم مخاطب موجب شده تا بیان فرضیه به صورت گزاره‌هایی صریح با قابلیت آزمون دقیق و تجربی، کاری بی‌فایده و حتی ناممکن باشد. البته، بسیاری از مطالعات میان‌رشته‌ای را باید از این قاعده مستثنا دانست. بسیاری از این مطالعات با جهت‌گیری به سوی دیگر علوم و روش‌ها، لزوم و امکان فرضیه را در خود ایجاد می‌کنند؛ به همین دلیل است که آن‌ها را به‌طور خاص نمی‌توان در حوزه مطالعات ادبی گنجانند. درمقابل، فرضیه‌هایی فرایندها را می‌توان در نظر گرفت که خود را نه در گزاره‌ای خاص، بلکه در گزینش متن و روش مطالعاتی و تحلیلی پژوهش نشان می‌دهند. فرضیه در این معنا از ابتدایی‌ترین گام‌های پژوهش (گزینش متن) تا تحلیل و توصیف متون مورد بررسی خودنمایی می‌کند و نمی‌توان آن را مربوط به گام‌های آغازین پژوهش دانست.

فرضیه‌سازی به‌شکلی که امروز در تحقیقات ادبی دانشگاه‌های ایران رایج است، متأثر از روش‌های تجربی و معطوف به برایندها و نتایج عینی و صریح است؛ به همین دلیل، نه تنها فایده‌ای برای مطالعات ادبی ندارد؛ بلکه در بسیاری از پژوهش‌ها موجب بروز اشکالاتی بنیادین در برخورد با نظریه شده است. این موضوع را می‌توان در پژوهشی جداگانه بررسی کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. طبق جست‌وجوی نگارنده، طرح‌های پیشنهادی و پایان‌نامه‌های گرایش‌های ادبی در دانشگاه‌هایی همچون کمبریج، دالاس، کلمبیا، هاروارد و... فاقد بخشی باعنوان فرضیه تحقیق هستند.
۲. در برخی کتاب‌های روش تحقیق در بخشی باعنوان منابع فرضیه، به معرفی منابع دستیابی و ساخت فرضیه‌ها پرداخته می‌شود. بحث انواع تلقی از حدسی بودن فرضیه با وجود شباهت‌هایی با مبحث گفته‌شده، تفاوت‌هایی اساسی با آن دارد که مهم‌ترین آن، تفاوت در معیار تقسیم‌بندی‌هاست.

3. Intervening

۴. تقسیم‌بندی‌ای شبیه به این را تودروف (۱۳۸۲: فصل اول) و کالر (۱۳۸۲: ۸۳-۸۵) نیز انجام داده‌اند.
۵. اگر ادبیات را از علوم استقرایی بدانیم (نبوی، ۱۳۸۹: ۲۱۱)، این نوع مطالعات را نمی‌توان روشمند تلقی کرد. البته، چنان‌که پیش از این گفتیم و باز هم یادآوری می‌کنیم، مقاله حاضر در پی درجه‌بندی ارزش علمی پژوهش‌ها نیست؛ بلکه فقط به دنبال سنجش امکان بیان فرضیه در پژوهش‌های ادبی است.
۶. چرخش نرم نظریه‌های ساختاری به سوی پساساختارگرایی و مطالعات شناختی را می‌توان نتیجه همین ویژگی دانست.
۷. در اغلب نمونه‌های بررسی‌شده، گزاره‌هایی آزمون‌ناپذیر و فاقد دقت و صراحت به کار رفته‌اند؛ عباراتی مانند «عموماً» و «برخی گرایش‌ها» در نمونه اول یا «به‌خوبی در برخی حکایات... دیده می‌شود» در نمونه دوم. این موارد به موضوع بخش حاضر بی‌ارتباط‌اند. همچنین، بسیاری از نمونه‌های بررسی‌شده اشکالاتی داشته‌اند که به ضعف علمی آن‌ها مربوط می‌شود؛ ولی چون نوشتار حاضر در پی بررسی اشکالات علمی مطالعات ادبی نیست، به این موارد اشاره نشده است؛ مانند فرضیه سوم نمونه ۲ که به‌کل از نظر منطقی اشکال دارد؛ چون شاهد نمی‌تواند قانون کلی را اثبات کند. برخی فرضیه‌ها را نیز اساساً نمی‌توان فرضیه دانست؛ مانند «جنگ تحمیلی بر ادبیات شعر کودک و نوجوان تأثیر گذاشته و باعث ایجاد تنوع در مضمون شده است»، «در حوزه ادبیات عرفانی عشق جایگاه ویژه‌ای در میان عارفان دارد» یا «الگوهای ساختاری نمایشنامه‌های دهه هشتاد [محمد] چرمشیر متعدد و متنوع است». در مقاله حاضر، این موارد را به‌کلی کنار گذاشته و کوشیده‌ایم تا نمونه‌ها را از میان مواردی با کمترین اشکال و ضعف علمی گزینش کنیم؛ هرچند آنچه موجب بروز این اشکالات شده، بی‌ارتباط با اصرار بر ارائه فرضیه در مطالعات ادبی نیست.
۸. این پایان‌نامه فرضیه‌ای دیگر نیز دارد که چون اصولاً نمی‌توان به آن فرضیه، حدس و... گفت، از ذکر آن خودداری کرده‌ایم.
۹. کالر (ر.ک: ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۸۳) بحثی مفید درباره توانش ادبی (literary competence) دارد.

10. humor

11. overlapping

12. script opposition

۱۳. بن آری در کتاب *نظریه علمی چیست*، با تمایز میان دقت و صحت پیشگویی‌های یک نظریه می‌گوید: «ته دل دانشمندان را دقت بیشتر گرم می‌کند تا صحت» (۱۳۸۷: ۵۰).
۱۴. از پرداختن به ضعف‌های علمی این مقاله می‌گذریم؛ هرچند بی‌ارتباط با فرضیه‌سازی نیز نیستند؛ مثلاً معلوم نیست براساس چه شاخصی تفاوت در نقدها را باید «معلول حمله مغول» دانست یا «ناشی از روند طبیعی رشد تصوف»؟ گویی این عوامل اموری عینی و ازپیش‌موجود هستند.

۱۵. شاید برخی بر این باور باشند که این امر بیش از ماهیت فرضیه در مطالعات ادبی، به اشکالات و ضعف‌های علمی موجود در برخی تحقیقات ربط دارد. در پاسخ باید گفت اتفاقاً یکی از دلایل کاهش ارزش و اعتبار علمی تحقیقات ادبی اصرار بر فرضیه‌سازی در تحقیقاتی است که فرضیه‌بردار نیستند. در واقع، گام نهادن در راهی نادرست، دیگر اشکالات روش‌شناختی را نیز به‌همراه خواهد آورد. مسلماً این اشکالات در مورد محققان ناآگاه بیشتر است.

16. transformative

17. hybrid

18. empirical studies of literature

19. creationism

۲۰. البته، بیان فرضیه‌های فرایندنگر در قالب گزاره‌های روشن و صریح امکان وجودی دارد؛ ولی چنان‌که در مقاله نشان دادیم، از نظر روش‌شناختی ممکن نیست.

۲۱. فرضیه فرایندنگر و نقش آن در روش‌شناسی مطالعات ادبی به نوشتاری جداگانه نیاز دارد که در آینده به آن پرداخته خواهد شد؛ ولی تحلیل برخی نمونه‌ها را در این منبع می‌توان یافت: (محمدی، ۱۳۹۲).

منابع

- آری، دانالد، لوسی چسر جیکوبز و اصغر رضویه (۱۳۸۰). *روش تحقیق در تعلیم و تربیت*. ترجمه وازگن سرکیسیان، مینو نیکو و ایما سعیدیان. تهران: سروش.
- ارجمندی، عبدالمجید (۱۳۹۰). *بررسی تطبیقی ادب پایداری در شعر شاعران معاصر ایران، افغانستان و تاجیکستان سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۲*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی. تهران.
- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگاه.
- امیری، عاطفه (۱۳۹۰). *تحلیل گفتمان انتقادی داستان و فیلم شازده احتجاب هوشنگ گلشیری*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه هنر اصفهان.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۰). *مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بن‌آری، موتی (۱۳۸۷). *نظریه علمی چیست؟*. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: مازیار.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۰). *جست‌وجوی همچنان باقی: زندگی‌نامه فکری و خودنوشت*. ترجمه سیامک عاقلی. تهران: گفتار.

- تودروف، تزوتان (۱۳۸۲). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگاه.
- تولان، مایکل (۱۳۸۶). *روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی-انتقادی*. ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت.
- حسینی خامنه، بشری (۱۳۸۸). *بررسی و تحلیل تحقیقات مربوط به سیمای ادبیات فارسی در فرانسه*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس. تهران.
- رضایی، مهدی و مریم خسروانی خانیمنی (۱۳۹۴). «نقد تصوف در آثار صوفیان قبل و بعد از حمله مغول». *ادیان و عرفان*. ش ۴۸. صص ۴۹-۶۶.
- ریمون‌کنان، شلومیت (۱۳۸۷). *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*. ترجمه ابوالفضل حری. تهران: نیلوفر.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۲). *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی: اصول و مبانی*. ج ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شجاعی، میثم (۱۳۹۲). *نقد جامعه‌شناسی آثار غزاله علیزاده*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شهرکرد.
- شرف‌الدین، حسین و محمود رجبی (۱۳۸۸). «مروری بر ویژگی‌های فرضیه و نقش آن در مطالعات تجربی». *معرفت فلسفی*. ش ۲۶. صص ۱۵۱-۱۸۴.
- شهریاری، فاطمه (۱۳۹۰). *نقد واقع‌گرایی اجتماعی در داستان‌های کوتاه جلال آل‌احمد براساس نظریه‌های لوکاس و باختین*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان.
- صادقی، مریم (۱۳۹۴). *روش تحقیق به زبان ساده: زبان و ادبیات فارسی*. تهران: نگاه معاصر.
- عبداللهی، عبدالله و محمد جوان (۱۳۸۹). *درآمدی بر فلسفه علم و پژوهش در علوم انسانی*. ج ۲. تهران: چاپار.
- علی‌احمدی، علیرضا و وفا غفاریان (۱۳۸۲). «اصول شناخت و روش تحقیق؛ با نگاهی به مطالعات تاریخی». *فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء*. ش ۴۶-۴۷. صص ۲۴۱-۲۶۶.
- فتحی، امیر (۱۳۹۲). *تحلیل ساختاری حکایات بوستان سعدی براساس الگوی تودوروف و برمون*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شهرکرد.
- فرانکفورد، چاوا و دیوید نجمیاس (۱۳۸۱). *روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی*. ترجمه فاضل لاریجانی و رضا فاضلی. تهران: سروش.

- کالر، جانانان (۱۳۸۲). *نظریه ادبی؛ معرفی بسیار مختصر*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۸). *بوطیقای ساخت‌گرا*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: مینوی خرد.
- کوری، گریگوری (۱۳۹۱). *روایت‌ها و راوی‌ها*. ترجمه محمد شهبان. تهران: مینوی خرد.
- لو، جان (۱۳۹۵). *در جستجوی روش*. ترجمه مجتبی عزیزی. تهران: ترجمان.
- لیتل، دنیل (۱۳۸۸). *تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم‌الاجتماع*. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- محمدنژاد عالی‌زمین، یوسف (۱۳۹۱). *شیوه‌نامه پژوهش و نگارش علمی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمدی، علیرضا (۱۳۹۲). «گزینش متن و روش‌شناسی مطالعات ادبی». *فصلنامه نقد ادبی*. ش ۲۳. صص ۳۷-۵۸.
- مورن، جو (۱۳۸۷). *میان‌رشتگی*. ترجمه داود حاتمی. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- موسوی‌نسب، محمدصادق (۱۳۹۰). «فرضیه کجا لازم است؟». *فصلنامه پژوهش*. ش ۵. صص ۵-۱۴.
- مولر، ج.ا.چ، کی.اف. شوسلر و ا.چ.ال. کاستنر (۱۳۹۳). *استدلال آماری در جامعه‌شناسی*. ترجمه هوشنگ ناییبی. تهران: نشر نی.
- میلر، دلبرت (۱۳۸۴). *راهنمای سنجش و تحقیقات اجتماعی*. ترجمه هوشنگ ناییبی. تهران: نشر نی.
- نبوی، لطف‌الله (۱۳۸۹). *مبانی منطق و روش‌شناسی*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- هرمن، دیوید (۱۳۹۳). *عناصر بنیادین در نظریه‌های روایت*. ترجمه حسین صافی. تهران: نشر نی.
- هومن، حیدرعلی (۱۳۸۶). *شناخت روش علمی در علوم رفتاری*. تهران: سمت.
- Abdollāhi, A. & M. Javān (2010). *Darāmedi bar Falsafe-ye Elm o Pazhoesh dar Olum-e Ensāni*. Vol. 2. Tehran: Chāpār Publication. [in Persian]
- Ali-Ahmadi, A. & V. Ghafāriyan (2003). "Osul-e shenākht o Ravesh-e Tahghigh; Bā Negāhi be Motvle'at-e Tvrikhi". *Fasl-nāme-ye Olum-e Ensāni-ye Daneshgah-e Al-Zahrā*. Vol. 46-47. pp. 241-266. [in Persian]

- Arjmandi, A. (2011). *Barrasi-ye Tatbigi-ye Adab-e Paydari dar She'r-e Sha'erān-e Mo'āser-e Irān, Afghānestān o Tajikestān Sālhā-ye 1996 ta 2003*. Dissertation. Dāneshgāh-e Allāme Tabatabaei. [in Persian]
- Amiri, Ā. (2011). *Tahlil-e Gofman-e Enteghadi-ye dāstān o Film-e Shāzde Ehtejāb-e Hushang-e Golshiri*. Dissertation. Dāneshgāh-e Esfahān. [in Persian]
- Āri, D., L.C. Jacober & A. Razavieh (2001). *Ravesh-e Tahghigh dar Ta'lim o Tarbiyat*. Trans. Vāzgen Serkisiyān and Minu Niku and Imā Sa'idiyā n. Tehran: Soroush Publication. [in Persian]
- Ben Ari, M. (2008). *Nazari-ye Elmi Chist?*. F. Majidi (Trans.). Tehran: Māziār Publication. [in Persian]
- Culler, J. (2003). *Nazariye-ye Adabi: Mo'arrefi-ye Besyār Mokhtasar*. F. Tāheri (Trans.). Tehran: Markaz Publication. [in Persian]
- _____ (2009). *Butighā-ye Sākhtār-garā*. K. Safavi (Trans.). Tehran: Minu-ye Kherad Publication. [in Persian]
- Currie, G. (2012). *Ravāyat-ha o Rāvi-hā*. Trans. Mohamad Shahbā. Tehran: Minu-ye Kherad Publication. [in Persian]
- De zepetnek, D.S. (1998). *Comparative Literature: Theory, Method, Application*. Amsterdam & Atlanta: Rodopi.
- Fathi, A. (2013). *Tahlil-e Sākhtāri-ye Hekvyat-e Bustān-e Sa'di bar Asās-e Olguy-e Todorov o Bermon*. Dissertation. Dāneshgāh-e Shahr-e Kord. [in Persian]
- Frankfort, C. & D. Nachmias (2002). *Ravesh-ha-ye Pazhuhesh dar Olum-e Ejtemāyi*. F. Lārijani and R. Fāzeli (Trans.). Tehran: Soroush Publication. [in Persian]
- Herman, D. (2014). *'Ānāsor-e Bonyadin dar Nazariye-hā-ye Ravāyat*. H. Sāfi (Trans.). Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Herman, D., M. Jahn & M. Ryan (Eds.) (2005). *Routledge Encyclopedia of Narrative Theory*. London & New York: Routledge.
- Hoseyni Khamane, B. (2009). *Barrasi o Tahlil-e Tahghighāt-e Marbut be Simā-ye Adabiyāt-e Fārsi dar Farānse*. Dissertation. Dāneshgāh-e Tarbiyat Modares. [in Persian]
- Imān, M. (2011). *Mabāni-ye Pārādāymi-ye Ravesh-ha-ye Tahghigh-e Kammi o Keyfi dar Olum-e Ensāni*. Ghom: Pazhuheshgah-e Hoze o Daneshgah Publication. [in Persian]
- Klarer, M. (2004). *An Introduction to Literary Studies*. 2nd Edi. London & New York: Routledge.
- Krikman, A. (2006). "Contemporary Linguistic Theories of Humor". *Journal of Folklore*. No. 33 .pp. 27- 57.
- Kuman. H. (2007). *Shenākht-e Ravesh-e 'Elmi dar 'Olum-e Raftāri*. Tehran: Samt Publication. [in Persian]
- Little, D. (2009). *Tabyin dar Olum-e Ejtemāyi: Darāmadi bar Falsafe-ye Elm-ol Ejtema'*. Abd-ol-Karim Soroush (Trans.). Tehran: Mo'asese-ye Farhangi-yr Serat Publication. [in Persian]

- Low, J. (2016). *Dar Jost-o-Ju-ye Ravesh*. M. Azizi (Trans.). Tehran: Tarjomān. [in Persian]
- Miall, David S. (2000). "On the necessity of empirical studies of literary reading". *Utrecht Journal of Literary Theory*. No. 14. pp. 43- 59.
- _____ (2003). "Literary Discourse". *Handbook of Discourse Processes*. Art Graesser, Morton, Ann Gernsbacher and Susan R. Goldman (Eds.). Mahwah & New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates. pp. 321-355.
- Miller, D. (2005). *Rāhnamā-ye Sanjesh va Tahghighāt-e 'Ejtemāyi*. Hushang Nāyebi (Trans.). Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Mohammadi Kalesar, A. (2013). "Gozinesh-e Matn va Ravesh-ShenāSi-ye Motale'āt-e Adabi". *Naghd-e Adabi*. No. 23. pp. 37-58. [in Persian]
- Mohamad-Nezhad, Ālinezhad, Y. (2012). *Shive-Nāme-ye Pazhuhesh va Negaresh-e 'Elmi*. Tehran: Pazhuhesh-gāh-e 'Olum-e 'Ensani va Motale'at-e Farhangi Publication. [in Persian]
- Moran, J. (2008). *Miyān-Reshtegi*. D. Hātami (Trans.). Tehran: Pazhuhesh-gāh-e Motale'at-e Farhangi va 'Ejtemāyi Publication. [in Persian]
- Mueller, J. H. & K. Schuessler (2014). *'Estedlāl-e 'Āmāri dar Jāme'e Shenāsi*. Trans. Hushang Nāyebi. Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Musavi-Nasab, M. (2011). "Farziye Koja Lazem Ast?". *Faslnāme-ye pazhuhesh*. No. 5. pp. 5- 14. [in Persian]
- Nabavi, L. (2010). *Mabāni-ye Mantegh va Ravesh Shenāsi*. Tehran: Dāneshgāh-e Tarbiyat Modares Publication. [in Persian]
- Nirenburg, S. & V. Raskin (2004). *Ontological Semantics*. Massachusetts: Institute of Technology.
- Popper, K. (2001). *Jost-o Ju-ye Hamchenān bāghi: Zendeği Nāme-ye Fekri o Khod Nevesht*. S. Āgheli (Trans.). Tehran: Goftār Publication. [in Persian]
- Raskin, V., C.F. Hempelmann & J.M. Taylor (2009). "How to understand and assess a theory: The evolution of the SSTH into the GTVH and now into the OSTH". *Journal of Literary Theory*. No. 3. pp. 285- 311.
- Raymond Keenan, S. (2008). *Ravāyat-e Dāstāni: Butigha-ye Mo'āser*. A. Horri (Trans.). Tehran: Nilufar Publication. [in Persian]
- Rezayi, M. & M. Khosravāni (2015). "Naghd-e Tasavof dar Āsar-e sufiyān-e ghabl o Ba'd az Hamle-ye Moghol". *Adyān o Erfān*. No. 48. pp. 49- 66. [in Persian]
- Sarukhani, B. (2003). *Ravesh-hā-ye Tahghigh dar olum-e Ejtemāyi: Osul o Mabāni*. Vol. 1. Tehran: Pajuhesh-gāh-e olum-e Ensāni o Motale'āt-e Farhangi Publication. [in Persian]
- Sādeghi, M. (2015). *Ravesh-e Tahghigh be Zabān-e Sāde: Zabān o Adabiyaāt-e Fārsi*. Tehran: Negah-e Mo'aser Publication. [in Persian]
- Scholes, R. (2004). *Darāmadi bar Sāktārgerāei dar Adabiyāt*. F. Tāheri (Trans.). Tehran: Āgāh Publication. [in Persian]
- Sharaf-odin, H. & M. Rajabi (2009). "Moruri Bar Vizhegi-h Dissertation. Dāneshgāh-e-ye Farziye o Naghsh-e ān dar Motale' Dissertation.

- Dāneshgāh-et-e Tajrobi". *Ma'refat-e Falsafi*. Vol. 26. pp. 151- 184. [in Persian]
- Shahriyari, T.F. (2011). *Naghd-e Vaghe'-gerayi-e Ejtemayi dar Dāstān-hā-ye Kutāh-e Jalāl-e Āl-e Ahmad bar Asās-e Nazariye-hā-ye lokāch o Bakhtin*. Dissertation. Dāneshgāh-e Esfahān. [in Persian]
 - Shojayi, M. (2013). *Naghd-e Jame-'e Shenākhti-ye Āsār-e Ghazāle Alizāde*. Dissertation. Dāneshgāh-e Shahr-e Kord. [in Persian]
 - Steen, G.J. (1991). "The empirical study of literary reading: Methods of data collection". *Poetics*. No. 20. pp. 559- 575.
 - Todorov, T. (2003). *Butigha-ye Sāktārgerā*. M. Nabavi (Trans.). Tehran: Āgāh Publication. [in Persian]
 - Tolan, M. (2007). *Ravayat Shenasi: Darāmadi zabānshenāsi- Enteghvidi*. Fateme Alavi & Fateme Ne'mati (Trans.). Tehran: Samt Publication. [in Persian]